

ALL-NEW  
**CAPTAIN  
AMERICA**



REMENDER • IMMONEN • VON GRAWBADGER • GRACIA

**MARVEL**

**AVENGERS  
NOW!**

003  
**AR**

# کاپیتان آمریکای جدید #۳!

قدرت استیو راجرز که ناشی از سرم ابرسربازی بود از بین رفت و او دیگر نمی توانست نیرو و جوانی خود را مانند گذشته داشته باشد. استیو که دیگر قادر به استفاده از سپر خود نبود، مسئولیت کاپیتان آمریکا را به دوست قدیمی خود سم ویلسون سپرد.



الان سم به عنوان کاپیتان آمریکا به همراه یان راجرز، فرزند خوانده استیو از بعد زد در برابر نیروهای شرارت و استبداد می جنگد. او نومد خوانده می شود.



آن دو به اتفاق به مقر هایدرا نفوذ می کنند تا کودکی را که خونش آلوده به سلاح آخرالزمان است نجات دهند. متأسفانه این کودک به آنصورت که تصور می شد بی گناه نبود. او ناجی خود را تسلیم دشمنانش می کند به کاپیتان شلیک می کند و شاهد بریده شدن گلوی نومد بدست بارون زیمو است.

سم برای باز کردن راه خود و نجات نومد با مبارزه ای نفس گیر با قوم جنگجوی باگالیا روبروست. در این بین سم بطور تصادفی با میستی نایت روبرو می شود که درگیر یک عملیات محرمانه است. او متوجه شده که نفوذ هایدرا خیلی فراتر از حد تصور است.



RICK REMENDER  
WRITER

STUART IMMONEN  
PENCILER

WADE VON  
GRAWBADGER  
INKER

MARTE GRACIA  
& DONO SANCHEZ  
ALMARA  
COLORISTS

VC'S JOE  
CARAMAGNA  
LETTERER

JAKE THOMAS  
ASSISTANT EDITOR

TOM BREVOORT  
EDITOR

IMMONEN, VON  
GRAWBADGER & GRACIA  
COVER

NEAL ADAMS &  
MOOSE BAUMANN  
VARIANT COVER

AXEL ALONSO  
EDITOR IN CHIEF

JOE QUESADA  
CHIEF CREATIVE OFFICER

DAN BUCKLEY  
PUBLISHER

ALAN FINE  
EXECUTIVE PRODUCER

Captain America created by Joe Simon & Jack Kirby.



...ولی هرچقدر دستشو  
دراز کرد نتونست به ماه برسه.



مونیکا به پدرش گفت:  
پدر لطفا ماه رو برای  
من بگیر...



**BAMM!**



**BAMM**  
**PUT PUT**



چیزی نیست...  
اتفاقی نیفتاده  
...چیزی نیست...  
فقط صدای  
اکروز به ماشین  
بود.



اگه...  
اگه...  
چیزی  
نیست.



جاتون  
امنه.  
و من  
قول می دم..

”هیچکس هرگز نتونه به کسانی رو که دوستشون آسیبی برسونه.“

یان راجر  
مرده.

به دست زیمو  
گشته شد.

چون من شرایط  
رو غلط ارزیابی  
کردم.



چون جا  
گذاشتمش.

نمی دونستم  
استیو پسر داره.

بعش قول دادم  
...قول دادم ازش  
مراقبت کنم.

چقدر  
خون...

زیمو.



تو باید  
به خودت مسلط  
بشی سم.

زیمو می خواد  
تو رو متوقف کنه.  
نباید بذاری  
این اتفاق  
بیفته.

هر کار فاجعه آمیزی  
که هایدرا تصمیم گرفته  
با خون اون پسر حیوان  
صفت انجام بده  
الان در جریانم.

اونا نمی دونند  
ما می ریم دنبالون  
پس ما می تونیم  
غافلگیرشون کنیم.



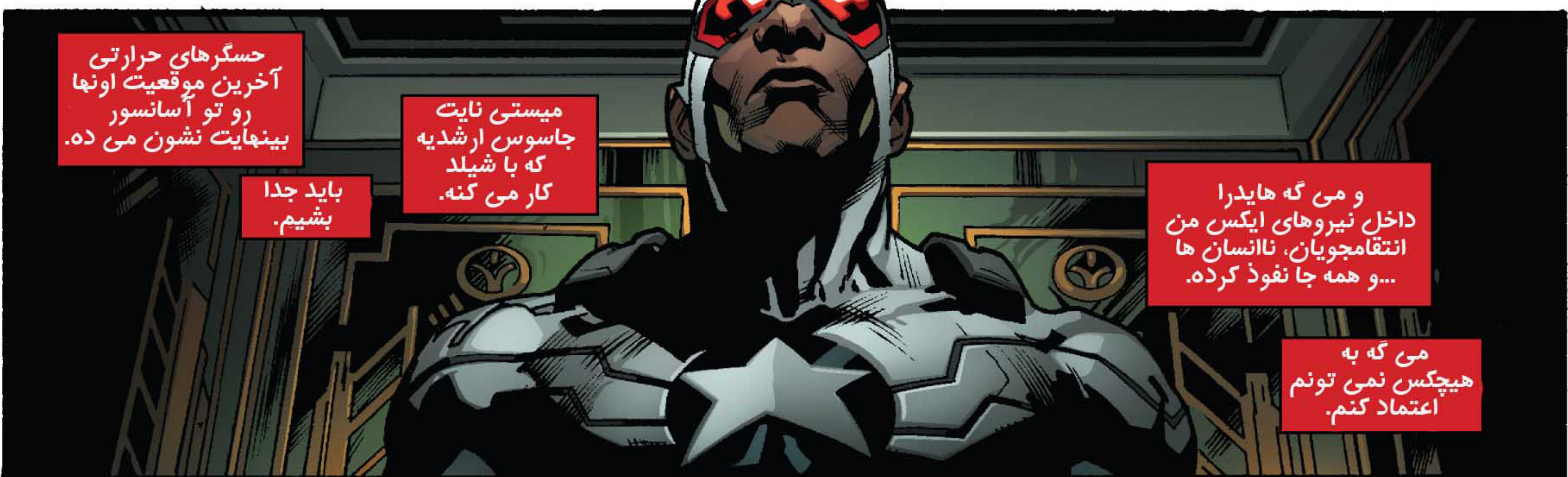
حسگرهای حرارتی  
آخرین موقعیت اونها  
رو تو آسانسور  
بینهایت نشون می ده.

باید جدا  
بشیم.

میستی نایت  
جاسوس ارشديه  
که با شیلدا  
کار می کنه.

و می که هایدرا  
داخل نیروهای ایکس من  
انتقامجویان، ناسان ها  
... و همه جا نفوذ کرده.

می که به  
هیچکس نمی تونم  
اعتماد کنم.



به یه دوست  
می تونم  
اعتماد کنم.

راهنماییش کردم  
منو پیدا کنه.

خدا کنه بموقع  
برسه اینجا...



به تمام نیروی  
کمکی ممکن نیاز  
دارم.

# BOOM!!!

حمله...  
سگ ها  
دارند سقوط  
می کنند!

ترجمه شده  
از زبان آلمانی.

صلیب های  
آهنی...

خوک  
آمریکایی!  
اروپا  
مال...

صلیب شکسته...

هوف...!

# KRAKK

سربازهای  
نازی...

تانک های  
آلمانی.

فرانسه...  
هفتاد سال پیش..



هایدرا داره به تاریخ حمله می کنه...



اوفه..!

تا تغییرش بده.

SMOKK



نیک فیوری فرمانده است.

از اینجا جلوتر نمی رید!

به این زباله های نشون بدید کماندوهای ما از چی ساخته شدند.

BRAKKA BRAKKA



بدون اون..

..جنگ رو می بازیم!

INCOMING!



نه.

BRADON

اگه هایدرا می تونه در زمان سفر کنه...

.... تا حالا  
باید من  
مرده باشم.

صدای اون:  
طنین نفرت.

گناه. دختر  
جمجمه سرخ.

به نوبه خودم  
جنگ دیدم  
دیوانه.

یه نسیم رو با  
گردباد مقایسه  
می کنی  
کاپیتان.

شبییه سازی  
زیبا نیست  
کاپیتان؟

صدای زوزه  
بمب ها، جزئیات  
میدان جنگ... و این  
بوی مطبوع!

ولی این اولین  
تجربه واقعی تو  
از جنگ مگه  
نه؟



ببندیدش.

آنگگه...!

پدر من تقریباً  
این جنگ رو برد. تقریباً  
تونست کل دنیا  
رو فتح کنه.

این جنگ  
درس های زیادی  
داره... قدرت بمب  
مثلاً.

با یه  
حمله بموقع می شه  
دنیا رو برای همیشه  
تغییر داد.



من نیاز  
ندارم برای تسخیر  
دنیا میلیون ها  
نفر رو پودر کنم

با یه بمب  
درست آدم  
می تونه در سمت  
درست تاریخ  
قرار بگیره.

آنهایی که  
باقی می مونند  
تاریخ رو به میل  
خود می نویسند.

یه چیزی  
مثل همون کاری  
که شما آمریکایی ها  
کردید.





تو نمی تونی  
زیمو رو بخاطر شوقش  
ملامت کنی، نه بعد  
از اون کاری که راجرز  
با پدرش کرد.

دیدی زیمو  
پسر راجرز رو تو  
چه وضعیت رفت باری  
رها کرده بود؟



خانواده من  
هم دینی برای  
ادا کردن داره.

کشتن تو  
کافی نیست.

نمی خوام  
چیزی از قلم بیفته.  
باید اوضاع رو  
ارتقاء بدم.

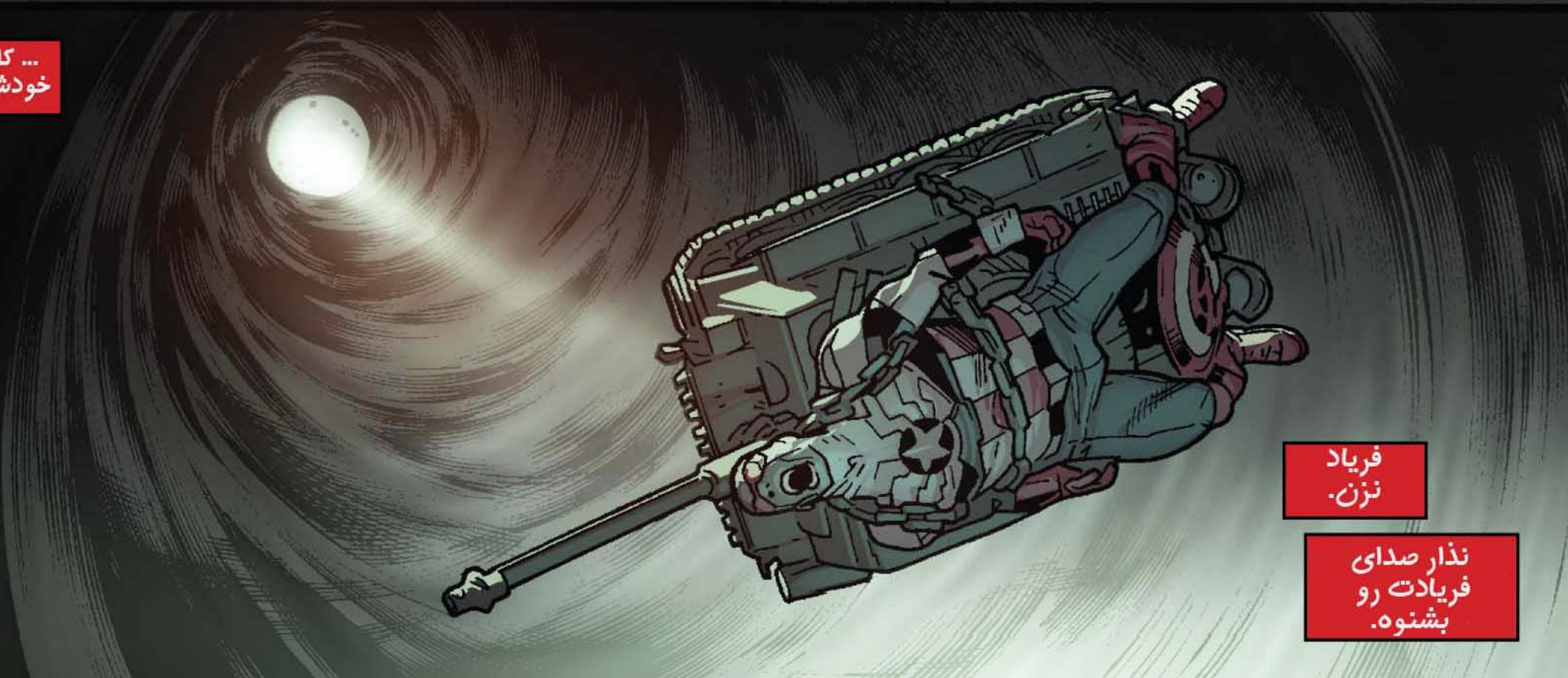
می خوام  
تو رو  
بشکنم.

**KLIK**



زمین  
می غره...

... کل منو به کام  
خودش فرو می بره.



فریاد  
نزن.

نذار صدای  
فریادت رو  
بشنوه.



بذار یه نگاهی  
به زندگی که مثل  
برق و باد گذروندی  
بندازیم ساموئل  
ویلسون.

که پر از  
حوادث و تصادف  
بوده.

یک میلیون  
قطعه کوچک دره دره  
کنار هم جمع شدند تا  
کاپیتان آمریکای  
دیگه ای معرفی  
بشه.

شاید در نظر  
کوته اندیش تو اینها  
اتفاقی بوده.

والدین تو  
بدست مجرمان  
وحشی کشته  
شدند.

دست قدار  
سرنوشت؟

اینها همه تست هایی  
بود برای آزمایش  
میزان تحمل  
تو؟

همه جریانات  
به تولد یه قهرمان  
شجاعی منجر شد که  
از بدشانسی ها بگذره  
تا از بشریت دفاع  
کنه.

تقریباً یه  
کلیشه است  
مگه نه؟

انگار یه نفر  
قبل از نوشتن  
سرنوشت تو داشته  
داستان های عامسانه  
می خونده.

پسر خوب  
قصه سه شیفت  
کار می کنه تا برادر  
و خواهرش رو  
بزرگ کنه.



ولی وقت کردی تا به عنوان عضو داوطلب وارد پناهگاه بشی.

ولی در پس زمینه چه بود؟

همیشه در برابر گرایشتم به در آوردن پول آسان موافقت می کردی...

و در برابر آنچه دنیا ازت طلب می کرد، مقاومت می کردی. در برابر چیزی که باید می شدی.

اگر این نقشینه رو بدقت بررسی کنی متوجه کیفیت پایین کار می شی.

تنها برای نشان دادن حس قهرمانانه خود در راه کمک به نیروی مقاومت قبیله ای در برابر جمجمه سرخ.

نبردی که در اون کاپیتان آمریکا بطور تصادفی وارد شد تا در کنار تو بجنگه!

...پدر مکعب فضایی رو به تو می ده تا پر روی پرندگان تاثیر گذار باشی. اتفاقات و رویدادهای در هم تنیده پیش آمد ولی تو همان شدی که پدر آرزو داشت.

سم ویلسون نیروی کمک رسان از سانحه سقوط هواپیما به شکلی معجزه آسا جان سالم به در می بره...

باز هم تصادف...

یه همراه همیشگی برای کاپیتان آمریکا.

یه جاسوس.

چیزی که تو بهش می گی زندگی مجموعه از مرگه.

قصه افتخار آمیزی که استیو راجرز نتونست در برابرش مقاومت کنه.



تو  
ساموئل ویلسون  
یه دروغگو، زورمدار  
و گانگستری.

در واقع  
دو نتونستی آرمان های  
والدینت رو زنده  
نگه داری.

و برادر  
و خواهرت رو  
رها کردی.



اور خیر خواهانه  
نبود که تو رو تو جزیره  
تبعید گاهت آواره  
کرد...

تو داشتی  
وارد قاچاق مواد  
مخدر می شدی.

نه...  
این درست  
نیست!



ولی  
درسته سم  
ویلسون.

این ممکنه  
برات تشویش بر انگیز  
باشه با توجه به اینکه  
به غلبه بر این  
مشکلات افتخار می کردی.

ولی تو  
یه قهرمان شدی  
در غالب برنامه هایی  
که پدرم برات  
چیده بود.



با کمک  
مکعب فضایی اون  
سرنوشت تو رو نوشت.  
تو رو به یه قهرمان  
طلایی تبدیل کرد  
که دید تمام پرندگان  
را داشتی...  
...یه مرد

شجاع با اراده ای  
شکست ناپذیر و قطب نمای  
اخلاقی که همیشه  
سمت شمال و به سمت  
تحقق رؤیای آمریکایی  
رو نشون می ده.



سرنوشت  
تو باید از نو  
نوشته می شد.

چون استیو  
راجرز تحت هیچ  
شرایطی حاضر نمی شد  
کس دیگه ای در  
کنارش قرار بگیره.

و به عنوان  
چشم پدرم خدمت  
کنه. همون کاری که  
تمام این سالها  
کردی.



نه!

# WRNCH

دیگه به هیچ  
کدوم از دروغجات  
گوش نمی دم!

ولی تو  
افسار پاره کردی و  
بالتر از اونچه  
باید  
رفتی.

ولی ما وقتی  
به هدفمون می رسیم  
که کاپیتان آمریکایی نباشه  
که بنام آرمان های حقیقت طلبانه  
بدنبال اهداف حریصانه  
سرمایه داری خودش  
باشه.

به نظر می رسه  
ناراحت شدی آقای ویلسون.  
چون واقعیت هایی رو  
که خیلی وقت بود دفن  
کرده بودی، برگشته.

اشتباه  
گرفتی خواهی.

پس چرا  
اینقدر عصبی  
هستی؟

اگر قرار بود  
هر بار به نازی بخواد  
با دروغ هاش منو به  
زانو در بیاره، تسلیم  
می شدم که الان این  
لباس تنم نبود.

پس بذار  
بیشتر روشنت  
کنم و در جریان  
تعهد حاضر  
قرارت بدم.



اگر دست  
رو من بلند کنی  
خواهران گناه تمام  
کسانی رو که برات  
مهم هستند از بین  
می برند.

برادر و خواهرات،  
برادر زاده ها و  
خواهرزاده ها...یه  
اینچ نزدیک شی  
همه می میرند.

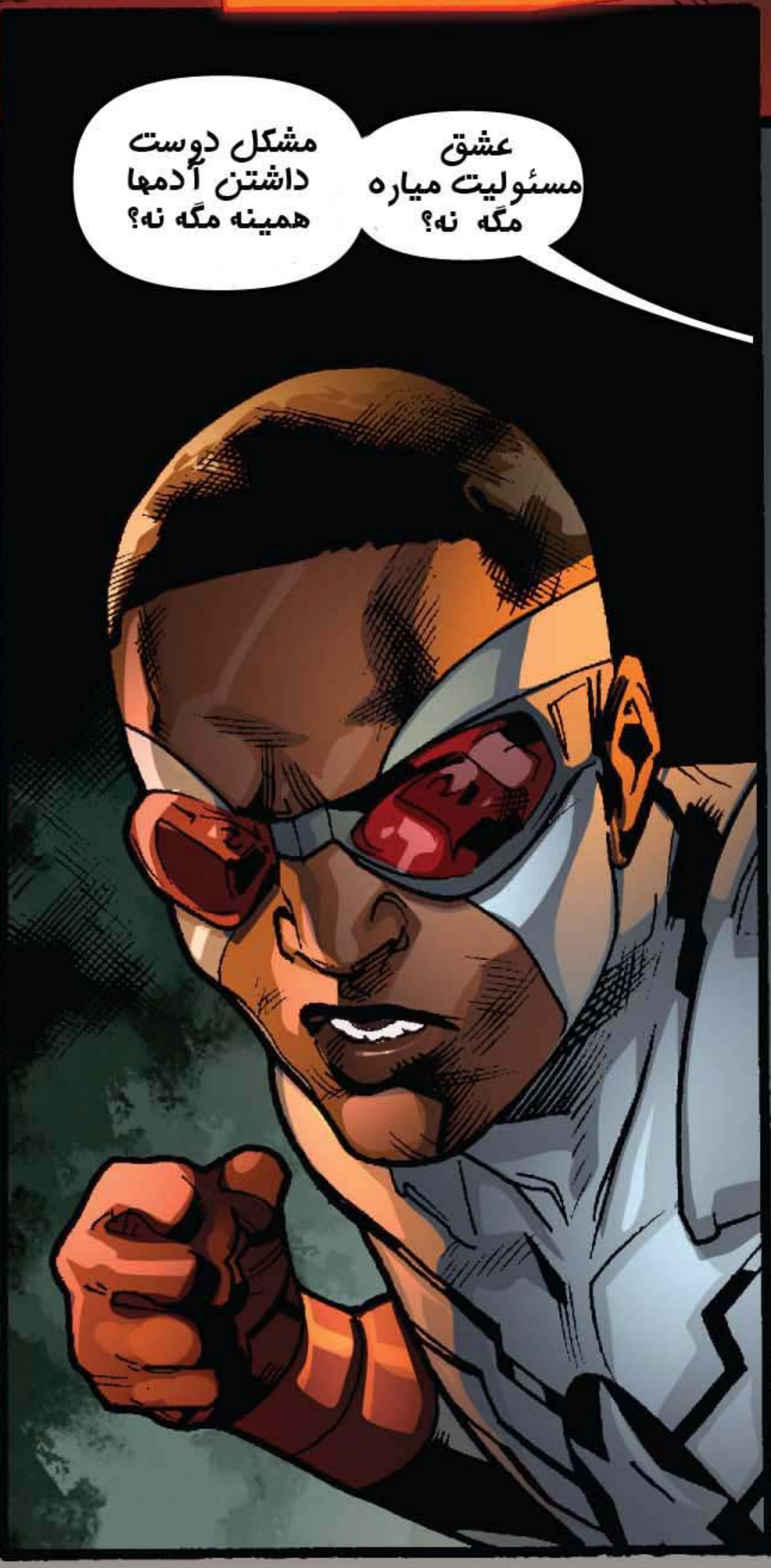


یه قلب  
قوی که برات سنگینی  
وارد شده مهم نیست.

برای راجرز مهم تر  
از حس افتخاری که به  
تو داده چیزی هست؟



و من از  
عشق راجرز به  
تو برای شکستنت  
استفاده می کنم.



عشق  
مسئولیت میاره  
مگه نه؟

مشکل دوست  
داشتن آدمها  
همینه مگه نه؟



و سوگند  
انتقامی که او و  
برادران رنگارنگش  
خواهند خورد.

و چه  
تمجیدها که  
از تو نخواهد کرد.

در آوردن گلوله هایی  
که تو راه خدمت به ملتت  
تو سرت فرو رفته می تونه  
باعث غرورش بشه.

...مطمئنم  
این کارت استیو  
راجرز رو در  
هم می شکنه.

ولی اگه  
قرار باشه  
عقب بکشی.  
آقای ویلسون.

و اگه قرار  
باشه بالهاتو  
از لبه پرتگاه بندازی  
پایین و بپری تو  
ورطه...

سپر لطفاً

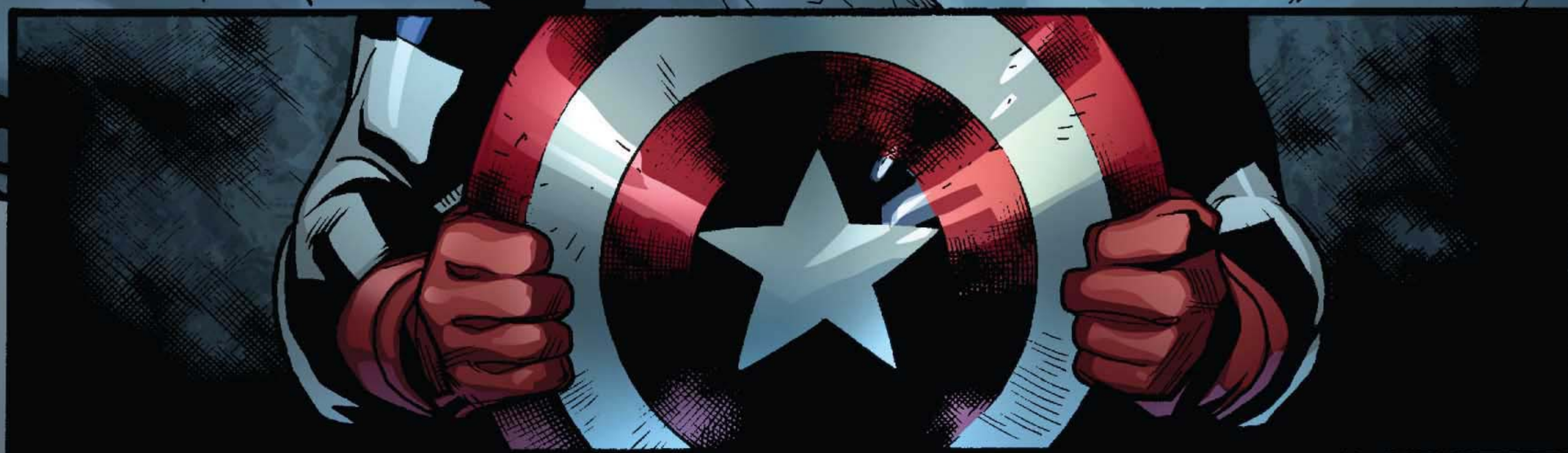
به عنوان  
یادگاری.

بین خانواده های  
ما ماجراهای زیادی  
اتفاق افتاده.

اگه بپریم  
تک تیراندازها  
رو مرخص  
می کنی؟

آره.

من ترجیح  
می دم دوستان  
و خانواده ایت خودکشی  
بزدلانه تو رو  
ببینند.



چه سخاوتمند.

همونطور که  
پدر خلقت کرد.

و حالا  
آزمون  
واقعی.

مهار  
بالهاتو  
رها کن و بپر.

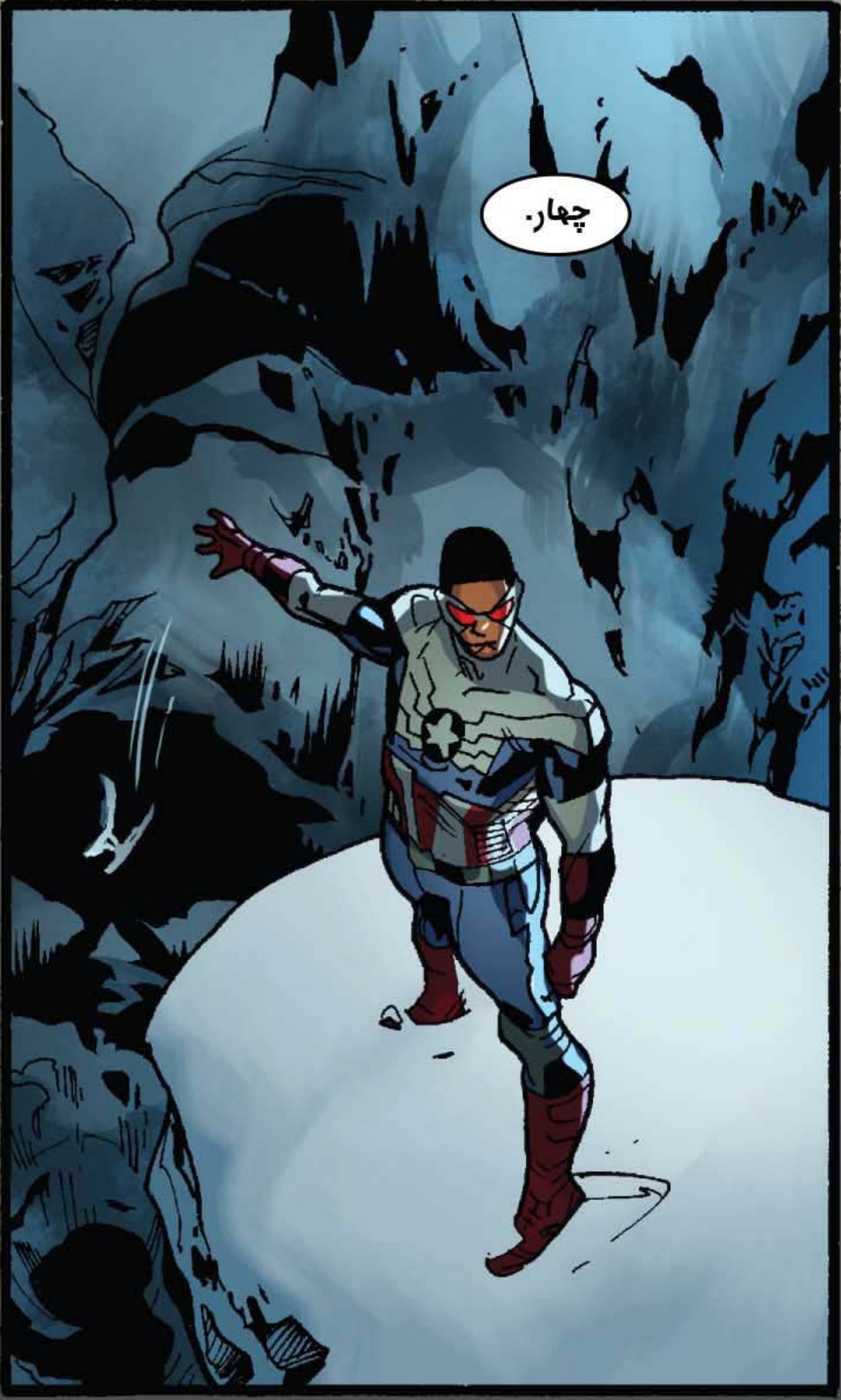




وقتت داره  
تموم می شه.

پنج ثانیه  
وقت داری بپری. در غیر  
اینصورت خواهرت جلوی  
چشم خواهرزاده ات  
کشته می شه.

پنج...



چهار.



سه.



دو...



خواهران  
احق مرد.

اهداف رو  
رها کنید. بذارید  
اعضاء خانواده اش  
براش عزاداری  
کنند.

امیلی  
کمپین "شکست ویلسون"  
رو شروع کنید. بذارید  
اسمش هم به لجن  
کشیده بشه.

بله  
قربان.

سپرش  
دستته. کارش  
تموم شد؟

فیلم تبلیغاتی  
فوق العاده ای تدارک  
دیدیم زیمو عزیز.  
خیلی خوشحالت  
می کنه.

ایکاش  
می تونستم چهره  
کاپیتان راجرز رو  
می دیدم وقتی  
این فیلم رو  
می دید.

مخصوصاً وقتی  
این فیلم بعد  
از فیلم بریده شدن  
گلوی سپرش  
پخش می شه.

برادرها و  
خواهران ما  
در تمامی موقعیت ها  
آماده هستند.

انفجارها  
باید همزمان  
اتفاق بیفتند.

شما آماده اید؟

دستگاه  
مسلم شده.

پادزرها بین  
همه مأمورهای هایدرا  
پخش شده.

همین الان  
توزیع کنید.  
هممم...

طبقه بندی  
بزرگ ظرف مدت  
۳۰ دقیقه شروع  
می شه.

هایدرا  
کنترل رو بدست  
می گیره بدون اینکه  
هیچکدوم از این  
گوسفندا بفهمند.

**DEEP**





اگر چه این  
برای من  
اتلاف وقته.

من قصد مادر  
شدن ندارم... ناپاروری  
برای چنین سرنوشتی  
برام ترجیح داره.

وقتی جهان  
امنیت به خودش ببینه  
و تمام ناپاوران با خون لوکاس  
عزیز عقیم بشن، شاید نظر  
شما هم عوض بشه.



من قلبی  
ندارم که در  
اون تغییری ایجاد  
بشه بارون.  
فقط دنیا  
باید عوض  
بشه.

زنده باد  
هایدرا!!



آماده  
است.

همه چیزهایی  
که نتونستی بدست  
بیاری پدر.

تو فکر  
می کردی من  
پستم.



من همیشه  
اشمیت برتر  
بودم.

باید حباب  
جنونت رو  
بترکونم...



ولی...  
بی شباهت به  
پدرت هم  
نبودی.

**TWOK**



چطور ممکنه!؟

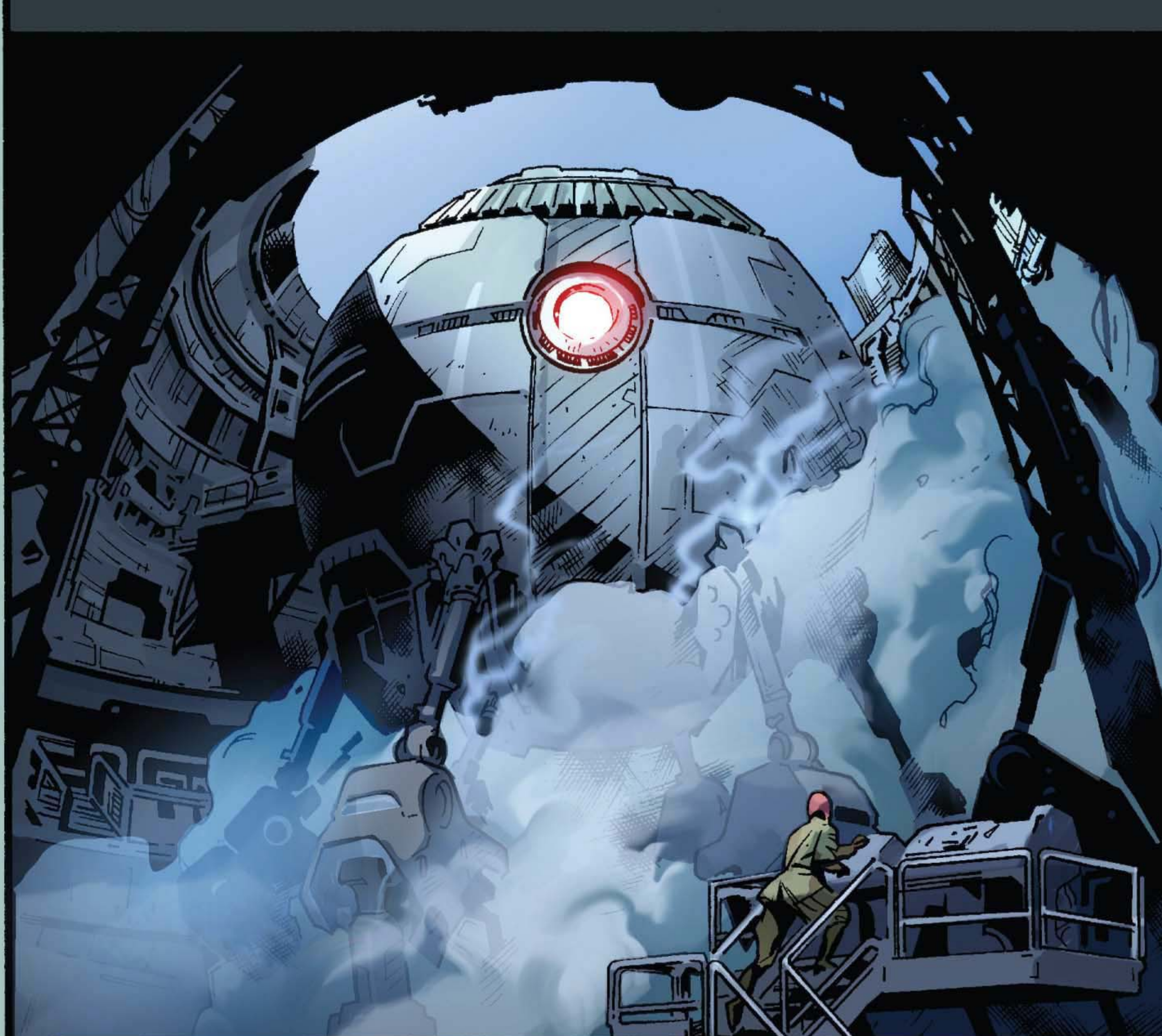
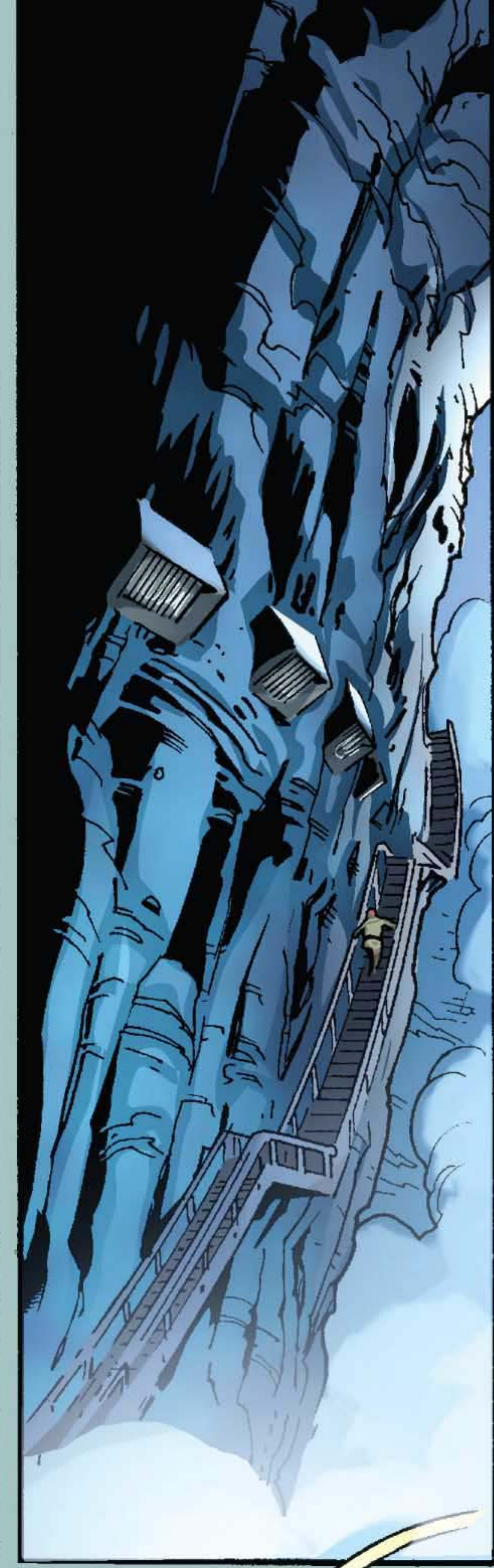
وقتی ذهنت  
مشغول پر حرفی هات  
بود، ردوینگ  
داشت رد ما رو  
می گرفت.  
اون  
بالهای منو  
گرفت.  
بگو چطور  
اون بمب  
رو خنثی کنم.



دیگه  
دیر شده.



و هایدرا  
همین الان هم  
برنده است.



پرتاب شو  
لعنتی!

باید اعتراف  
کنم که یه کم  
رفتی رو مخم...

DEEP  
DEEP

KLUNG



ولی  
شکست ویلسون چیزی  
نبود که بتونم  
تحمل کنم...



با غروری که  
یه عمر برای به  
دست آوردنش زحمت  
کشیده بودم  
بازی کردی.

TWOKK!



ولی همیشه  
برات جای سؤال  
بود، مگه نه؟

تو لحظه های  
تنهاییت.

درسته؟



من آدم بی نقصی  
نیستم. ولی هرگز  
چیزی که گفتی  
نبودم.

من ساموئل  
ویلسون هستم که  
پاول و دارلین ویلسون  
منو طوری تربیت کردند  
که برای دنیایی بهتر  
با افرادی مثل تو  
بجنگم.

و چه  
خوشنت بیاد  
یا نه نازی...



من ...  
کاپیتان آمریکا  
هستم.

باشه  
تو کاپیتان  
آمریکایی ...

...و این  
شگفت رو  
شیرین تر  
می کنه.



امکان  
نداره.

**KWONG**



**NO--!**



نباید  
اینطور بشه...



# SSKKRENNCHHH



گرفتمت.



لعنت  
به تو

TWOOK

هوفف...!



شیرجه  
بزن...!

...نجاتش  
بده...!

...دیر  
شده.

خودش  
خواست.

در راه هدفش  
بمیره.

در راه  
دروغش مرد.

دروغ هایی که  
ناشی از عقده  
بودند.

حق با اون  
بود. حرفهایی که زد  
می تونه مثل خوره  
تو من نفوذ کنه.

نه بخاطر  
درست  
بودنشون...

... چون انتظار  
داشتند باور شون  
کنم...

اینکه واکنش من  
براشون خیلی روشن  
و واضح بود.

اینکه این  
داستان رو  
انتخاب کردند...

و بنا به هر دلیلی  
که این داستان رو  
انتخاب کردند.

ولی من اون  
شخص نبودم.

هرگز نبودم.

من کاپیتان  
آمریکا هستم.

و در حال  
حاضر باید به  
دنیا رو نجات بدم.

ادامه دارد!